

به سوی استقلال

نگاهی به رمان «قطار پنجاه و هفت»
نوشته رضا ریسی

حسین فصیحی

پنج روز است رژیم شاه از هم پاشیده و انقلابیون کلیه دفاتر و مخفیگاه‌های سران دولت را تصرف کرده‌اند. با آنکه درگیری به پایان رسیده است از گوشه و کنار شهر همچنان صدای تیراندازی‌های پراکنده شنیده می‌شود. اعضای دولت موقت معرفی شده‌اند اما حرفشان برو نیست. شهر در دست گروه‌ها و شبه نظامیانی اداره می‌شود که هر یک تابع مقام و مقررات خاصی هستند... انقلابیون دیگر جز پاییدن و گشت‌زنی کار دیگری ندارند. از صبح که راه می‌افتند، به همه جا سر می‌کشند، به هتل‌ها، سینماها، رستوران‌ها، ترمینال‌های مسافری، ایستگاه راه آهن و معابر پر رفت و آمد دیگر. در دروازه‌های شهر، عبور و مرور خودروها و افراد ناشناس را به دقت زیر نظر دارند و به هر کس مشکوک می‌شوند او را به خلوت می‌برند و بازجویی می‌کنند...

رمان «قطار پنجاه و هفت» نگاه داستانی به این حوادث دارد. کتاب جریان‌ات سال‌های پایانی دهه ۵۰ را دنبال می‌کند و می‌کوشد سایه نگاه انسانی را نیز بر این حوادث بگستراند. روایت از یکی از جلسات زیرزمینی گروه‌های چپ (توده‌ای) آغاز و با دستگیری حاضرین دنبال می‌شود. هدف ساواک دستگیری فردی به نام «قامت» مدیر جلسه و از رهبران گروه است. ساواک موفق به دستگیری «قامت» گردیده و پیش از اینکه او را راهی زندان کنند دست به شکنجه او می‌زند و می‌کوشد با شنیدن سخنانی از زبان «قامت» دفتر آگاهی‌های خویش را برای محو مخالفان تکمیل نماید.

«قطار پنجاه و هفت» نوشته رضا ریسی داستان‌های نهفته‌ای را در خود دارد. حوادث زندان تا زمان پیروزی انقلاب خود روایتی است که اگر به تنهایی منتشر می‌شد جهان داستانی را پیش روی مخاطب می‌گشود. مؤلف نگاهی عمیق به نحوه بازجویی‌ها و شکنجه‌ها دارد و می‌کوشد با تقابل اندیشه‌ها، نجواها و فریادهای انسانی را که سال‌ها پیش در هزارتوی دالان‌های تاریک برآمده است عرضه نماید. زندان، در «قطار پنجاه و هفت» آدم را در بند می‌کشد اما قادر نیست تفکرات، آرمان‌ها و اهداف انسانی را از آنان دور کند. زندانیان، اجتماعی از آدم‌های دربند را تشکیل می‌دهند که با اجتماع خویش گاه به اجماع می‌رسند و گاه به نفی یکدیگر می‌پردازند. این تقابل و تفاهم، در بند یا پس از رهایی برگ برگ حوادث انقلاب را ورق می‌زند و تا سال‌ها پس از انقلاب نیز دنبال می‌شود. «قطار پنجاه و هفت» تدوین یافته در فصل‌هایی است که در خط‌کشی‌های خود به کنکاش افشار گوناگون آن سال‌ها می‌پردازد. نمای بیرونی، بیشتر تقابل حاکمان با اندیشه‌هاست تا آدم‌ها. این مرز بندی نزد مخاطب داستان به



* قطار پنجاه و هفت (رمان)
* رضا ریسی
* انتشارات سوره مهر،
چاپ اول، ۱۳۸۶

منابع بسیاری برای آگاهی از حوادثی که حرکت‌های مردمی را به سوی رهایی از بند طاغوت سوق داد در دست است اما آنچه در این بین خواننده و شنیده می‌شود بیشتر حوادث کلی را در بر می‌گیرد. منابع شنیداری و دیداری نیز که در این باره وجود دارد همین خط سیر را دنبال می‌کند. اساس حرکت در این زمینه را جریانات فکری بیش از هر چیز دنبال می‌کردند که ارتباط آن با جریانی که منجر به پیروزی انقلاب گردید را نباید از نظر دور داشت. پرداختن به مسائل کلی در این بین و بزرگ‌نمایی برخی از رویدادها رضایت نسل سوم را به دنبال ندارد. آگاهی و نگاه عمیق به جریانات انقلاب حلقه مفقوده‌ای است که همواره نسل جوان به دنبال آن است.

وضوح روشن است. دیالوگها در تمامی رمان، به نوعی به کار گرفته شده است که هم معرف فرد و هم تفکر اوست و هم معرف دوره زمانی خاص. در فصلی که مربوط به سالهای پایانی حکومت پهلوی است، نویسنده به خوبی توانسته است تمامی فشار و خفقان را به تصویر بکشد و در کنار آن شرایط روحی و جسمی مبارزین گروههای مختلف را نیز برطرف کند.

آنچه در این بستر زمانی شکل می‌پذیرد بازتاب خود را در نخستین روزهای پیروزی انقلاب تبیین می‌نماید. «قامت» قهرمان نخستین رمان، در دو برداشت از بستر داستان محاکمه می‌گردد. او نسبت به آنچه داستان بازگو می‌کند عداوتی سخت می‌یابد. نگاه عمیق مؤلف از زاویه دید قهرمان داستان، به همراه تقابلی با مأموران ساواک و نحوه همکاری‌اش برای رهایی از شکنجه‌های سخت، از نظر دور نمانده است.

برخورد زندانیان سیاسی با «قامت» به دلیل همکاری او با مأموران تا پایان فصل که به پیروزی انقلاب و آزادی آنان از بند منجر می‌شود بی‌تابی مخاطب را برای آگاهی از فصل‌های بعدی دامن می‌زند. خط کشی‌های ریسی پس از رسیدن به فصل پیروزی انقلاب با تقابل نسل نو و نسل پیش‌تر که جریانات کودتای ۲۸ مرداد را از سر گذرانده‌اند امتداد می‌یابد. تفکر پیش‌تر بر این باور است که امریکا به سان سال ۳۲ شاه را برای بار دیگر بر اریکه قدرت خواهد نشاند و نسل نو که سری پرشور دارد می‌کوشد حرکت‌های انقلابی خویش را به پیش ببرد. با حضور «قامت» در این فصل تشتت آراء آدم‌ها و افکارشان بار دیگر شکل می‌گیرد. این بار نه در قالب یک زندانی استحال شده، بلکه در پشت نقاب یک قهرمان ملی، برابر مادر پیرش ظاهر شده است. مادر، خود را تنها می‌یابد. همسرش سال‌ها پیش به سبب افکار مخالفش با حکومت راهی زندان شد. او سرانجام خودکشی می‌کند. مادر که تجربه سختی را گذرانده و در این راه قربانی داده، می‌کوشد فرزندش را از حرکت در این مسیر بازدارد. هراس مادر از این است که پسر دوش «پویش» نیز مانند برادر خود درگیر مسائل سیاسی شود اما «قامت» قهرمان نمی‌پذیرد. گروه محافظان و حزب رهایی‌طلبان خلق با پیروزی انقلاب در ساختمان‌های مصادرامی دولت دفاتر خویش را راهاندازی کرده‌اند و با به دست آوردن قدرت سعی در به کرسی نشاندن افکار خویش دارند و از اینجاست که چهره‌هایی که در فصل‌های قبل نیز نامشان آمده است حضورشان پررنگ‌تر می‌شود. حضور آدم‌ها در بستر داستان گاهی کمرنگ و گاه پررنگ جلوه می‌کند. آنها می‌آیند و می‌روند. به‌سان صفحه نمایش گاهی در پس زمینه قرار می‌گیرند و گاه در تقابل با شخصیت اصلی برای پیشبرد داستان تلاش می‌کنند. با «خیال»،

که جوانی است پرشور و انقلابی، در دوران زندانی بودن «قامت» آشنا شده‌ایم. او مبارزی مذهبی است. بار دیگر در داستان نمایان می‌شود. درست همانند دوران حبس در برابر «قامت» و همفکرانش. ورود خانواده دادستان دادگاه «قامت» فصل جدیدی را به رمان می‌افزاید. از دیگر سو تقابل دو گروه سیاسی موجود و برخوردهای تند و تیز با یکدیگر، قتل دادستان به دست «قامت» در حضور دخترش آرمیتا و با همکاری پارسوا و قصد آرمیتا برای گرفتن انتقام خون پدر، آغاز مصادرها از جمله منزل دادستان توسط شخصی به نام سلطان که از حافظان انقلاب است، شدت گرفتن درگیری‌های دو جناح و ... بر کشش داستان می‌افزاید.

نویسنده داستان همواره می‌کوشد تا حوادث را به گونه‌ای شیوا بیان کند. بیان حقیقت برای ریسی سیطره زمانی جهان داستانی را که پیش روی مخاطب خویش قرار داده فرا می‌گیرد و با استناد به آنچه پیشتر دنبال کرده، تجربه کرده و یا دیده است، می‌کوشد نزدیکی این حقایق نزد مخاطب نیز ملموس جلوه کند. ریسی گاهی شوخ‌طبعی را چاشنی دیالوگ‌های آدم‌های داستان می‌کند و برای بازتاب اندیشه آدم‌های «قطار پنجاه و هفت» همان‌طور که در فصل‌های نخستین بیشتر جلوه می‌کند شخصیت‌ها را از گرفتار شدن در فضای تصنعی و ساختگی دور نگه می‌دارد. نقاط سیاه و تلخ در فصل‌های پایانی بر بستر داستان سایه می‌افکند. فرار پسر دادستان به واسطه تمهیداتی که «قامت» می‌اندیشد و او را یاری می‌دهد، همچنین حوادث تلخ که برای او و همراهانش در جریان سفر دریایی رخ می‌دهد، از جمله این نقاط است. ترور سلطان به دست یکی از افراد «قامت» و کشته شدن او در همان ترور به طرز اسطوره‌وار، مرگ تلخ پسر دادستان و مرگ پارسوا به دست آرمیتا دختر دادستان از جمله بخش‌های بسیار گزنده داستان است. نویسنده در ورای اندیشه آدم‌های داستانش، نمادی از اجتماع آدم‌ها را به تصویر می‌کشد.

گروه‌هایی از جامعه که به سبب تیپ، تفکر، اندیشه و یا ظاهر خود شخصیت می‌پذیرند و در قالب گروهی خاص قرار می‌گیرند. او کوشیده با معرفی این نمادها خود نیز در پس این وقایع شمع بی‌فرورد تا مخاطب چشم به وقایع این روزها داشته باشد. نویسنده به معرفی گونه‌های مختلف تفکرات سیاسی آن دوره پرداخته اما یکی از ویژگی‌های رمانش عدم وجود شخصیت‌های اضافی و دست و پاگیر است. از دیگر سو با به تصویر کشیدن خودسری‌ها و اقدامات احساسی برخی از هواداران و تبعات آن در جامعه که با مخالفت رهبران گروه‌های سیاسی روبه‌رو بوده است به نوعی عدم تبعیت از دولت موقت را نمایش می‌دهد.